**بسم الله الرحمن الرحیم**

**تخالف الحجج**

**استاد آیت الله عندلیب همدانی**

**جلسه سی ام\_ 4 آذر 1399**

[خلاصه­ایی از مطالب گذشته]

نتیجۀ بحث گذشتۀ ما این شد که در حکومتی که علی نحو التوسعه باشد، جای تصور بحث تعارض نیست، اگر مولا بگوید اکرم کل عالم، معارضه ایی ندارد با العادل عالم، در این مثال توهم تعارض هم نیست، چون در این جا حاکم یک حکم مماثلی با حکم مجعول را جعل می کند و لذا بین الطواف بالبیت صلاة، با ادله اجزاء و شرائط نماز تعارضی نیست.

اما در حکومت تضیقیه جای تصور تعارض در برخی از اقسام آن هست، گاهی حکومت تضیقیه به لسان اثبات است، مثل اکرم کل عالم، و ان الفاسق جاهل، که در این جا فاسق، اگر چه هم حقیقتا و تکوینا عالم هم باشد، تنزیلا او را جاهل معرفی می کند، طبیعتا نتیجه اش می­شود تضییق دلیل محکوم، اکرم کل عالم، این در آن­جا که حکومت تضیقیه باشد، به لسان اثبات.

[اقسام چهارگانه مرکز نفی در حکومت تضییقیه]

اما گاهی حکومت، حکومت تضییقیه است، ولی لسان، لسان سلب است، از لا یا ما نافیه استفاده شده است، این جا مرکز نفی متفاوت می­شود، گاهی مرکز سلب و نفی موضوع است، گاهی متعلق است، گاهی خود حکم است، و گاهی معلول حکم، این را باید با مثال توضیح بدهیم تا ببینیم کجا تعارض ممکن است:

1. **ان یکون الموضوع هو مرکز السلب، مثل لا طلاق الا باشهاد**، موضوع طلاق است، این موضوع را نفی می کند در صورتی که اشهادی در کار نباشد، طلاق شاهد می خواهد، «لا طلاق الا باشهاد»، معنایش این است که اگر طلاق صحیح می­خواهی یا «لا رضاع بعد فطام»، آن آثاری که رضاع دارد در صورتی است که بچه شیرخوار باشد اما اگر بچه از شیر گرفته شد بعد از ان رضاعی مجددا صورت گرفت آن رضاع که موضع است نفی شده است یعنی حکمی برای رضاع نیست، «لا طلاق الا باشهاد» نفی موضوع است، برای نفی حکم. یا بگو نفی حکم به لسان نفی موضوع. «لا رضاع بعد فطام» به صورت ظاهر نفی موضوع می­کند و در واقع نفی حکم می­کند پس گاهی موضوع سلب واقع می­شود.
2. و گاهی متعلق الحکم که گاهی از ان هم به موضوع باز تعبیر می شود ولی اصطلاحا متعلق است، مرکز سلب است مثل «لا صلاة الا بفاتحة الکتاب»، منظور این است که اگر نماز بخواهد نماز باشد، فاتحة الکتاب نیاز دارد، در حقیقت ارشاد است بشرطیة فاتحة الکتاب، یا «لا صلاة فیما یاکل لحمه»، که در حقیقت ارشاد است به مانعیت، این جا متعلق است که صلاة باشد که مرکز سلب واقع شده است.
3. و گاهی نه موضوع، نه متعلق بلکه خود حکم مرکز سلب واقع می شود مثل «رفع ما لا یعلمون»، اگر بگوییم مراد از «ما» در «ما لا یعلمون» حکم الزامی است، که برای مکلف معلوم نیست. آن حکم الزامی که برای مکلف معلوم نیست، مرفوع است.
4. مرکز سلب معلول حکم باشد، مثل «لا ضرر و لا ضرار»، که این هم حاکم است ولی مرکز سلب نه موضوع حکم است، نه متعلق حکم است، نه خود حکم است، بلکه مرکز سلب اثری است که گاهی بر حکم مرتب می شود، یعنی ضرر. می گوید احکام من اطلاق ندارد حتی صورتی را که از ان حکم ضرری بر من لازم بیاید.

من در کنار این مثال هایی که برای­تان توضیح دادم، دو عبارت را علی الحساب از آقای سیستانی می خوانم منتظر می مانم ببینم شما چه می فرمایید:

**الحکومة و هی عبارة عن تعرض احد الدلیلین لحکم الدلیل الآخر بلسان المسالمة و ذلک بان یتصرف فی موضوعه**،[[1]](#footnote-1)

عبارت دیگر:

وقتی می خواهد بحث ورود را مطرح کند می گوید ورود با حکومت یک وجه اشتراک دارند، و آن این است که هیچ کدام متعرض خود حکم مستقیما نمی شوند،بلکه هم در ورود و هم در حکومت، آنچه که مستقیما مورد نظر است، موضوع است.[[2]](#footnote-2)

این دو عبارت و آن هم یک تقسیم رباعی برای حکومت تضیقیه،

حال با غمض عین از آنچه که الان عرض کردیم و ان مرحلۀ سنجیدن فرمایشات ایشان است در موارد متعدد باید ببینیم بالاخره حکومت تضیقیه داخل بحث تعارض هست یا نیست، دیروز عرض کردیم، حکومت تضیقیه فی ذاتها و حقیقتها با تخصیص تفاوتی ندارد، لان کلا منهما، یضیق دائرة الحکم، هرکدامشان بالاخره تضییق کننده دائره حکم هستند بالمآل، و فقط اختلافشان در لسان است و تعبیر، لسان حکومت، لسان مسالمت است، لسان تخصیص، لسان معارضه است. این ها را توضیح دادیم و گفتیم عواملی که باعث می شود شارع لسان حکومت را بر لسان تخصیص انتخاب کند، این نتیجه اش این می شود که هم چنان که عنوان تعارض بر عام و خاص صادق است، بر حاکم و محکوم هم البته حکومت تضیقیه صادق است، در حکومت تضیقیه هم بین الحاکم و المحکوم احکام تخالف و تعارض بر قرار است.

[لزوم سنجش حتی روایات با لسان حکومت با روح شریعت]

این را که می فرماید یک نکته ایی را داخل پرانتز بیان می کند که این نکته مربوط است به مباحثی که ما مفصل در خبر واحد بیان کردیم. سیر بحث فراموش نشود چون حکومت تضیقیه برگشت به تخصیص دارد، مثل تخصیص است، فقط لسانش متفاوت است، پس کالتخصیص داخل بحث تعارض است، حال که گفتیم حکومت همان تخصیص است. احکام تخالف و تعارض بر آن مترتب است.

نه تنها روایاتی را که صریحا با قرآن عزیز مخالفت و معارضه دارد بالتباین یا به عموم من وجه کنار می زنیم، نه تنها انها را کنار میزنیم بلکه اگر روایتی به امام منسوب بود و از او نقل شده بود و لسان، لسان حکومت بود، ولی واقعش تعارض است، لسان لسان حکومت بود ولی از بین برنده احکام کتاب کریم بود این روایتی را که و لو لسانش لسان حکومت است ان را کنار می گذاریم.

این که نماز در شریعت اسلامیه واجب است جزء قطعیات دین است و جای تردید ندارد، این که زکات جزء واجبات است این که تردید پذیر نیست .حال اگر یک روایتی به لسان حکومت امد گفت "ان الصلاة رجل و ان الزکاة رجل فمن احب ذلک الرجل کفی"، این لسان لسان حکومت است، می گوید آن نماز یک ادم است، و اگر او را دوست داشتی کافی است، نماز ان آداب و اذکار و قرائت و امثال ذلک نیست، "ان الصلاة رجل فمن احب ذلک الرجل کفی". این روایت را ما کنار می گذاریم و لو لسان به صورت ظاهر، لسان حکومت است.

این روایات، ساخته و پرداختۀ گروهی از غالیان است، که اصلا به نماز و زکات معتقد نبودند، می گفتند محبت امیر المومنین صلوات الله و سلامه علیه و فرزندان او علیهم السلام کافی است، دیگر نماز چیست؟ نماز همین است، یک وقت شما می گویید نماز هست، واجب هم هست، اما روح نماز ولایت اهل بیت است این حرف درستی است اما یک وقت می گویید نماز، زکات همان آدم است، قرآن که می گوید «اقیموا الصلاة» یعنی علی را دوست داشته باش، این است معنایش.

این ها همه جز روایاتی است که گفتیم در دو سال گذشته باید با قطعیات کتاب و سنت سنجیده شود، اختصاص ندارد روایات مخالف کتاب به روایاتی که لسانش صریحا لسان معارضه باشد، این روایات به صورت ظاهر نگفته نماز واجب نیست می گوید نماز این است این با آن روایتی که آمده است نماز واجب نیست فرقی ندارد همه این روایات، موضوع است، از طرف کسانی که شیعه­نما بوده است، و می خواستند مردم را از احکام شرعیه دور کنند.

برگردیم به بحث اصلی.

نتیجة الکلام

اگر واقع حکومت همان تخصیص است، ولی لسان، لسان مسالمت است، پس همان گونه که تخصیص داخل در باب تعارض بود، حکومت هم داخل باب تعارض هست، **اذ لا تاثیر، لاختلاف الالسنة** در صدق تعارض و عدم صدق التعارض، این که یکی لسانش، لسان مسالمت است، اعتبار ادبی به کار برده است، کنایی حرف زده است، یکی لسانش لسان ادبی و کنایی نیست، صریح و قانونی سخن گفته است، فارق نیست.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین .

1. صفحه 30 تقریرات. [↑](#footnote-ref-1)
2. ر.ک: صفحه 45. [↑](#footnote-ref-2)